

در دفاع از آزادی

بازخوانی رساله کلاسیک جان استوارت میل

عباس نعیمی جورشری

جامعه ایران در حالی وارد سال ۱۴۰۲ شده است که بیش از هر زمانی با تلاطمها و تضادهای گفتمانی همراه است. تضادهایی که به ظهور جنبشهای اجتماعی در سطوح کلان انجامیده است. شاید بتوان یکی از مهم‌ترین محورهای این تضاد را ذیل واژه آزادی به بحث نهاد. مصداق‌های روزانه آن رو به فزونی دارد، تراکم برخوردهای خرد و کلان به بالاترین سطح رسیده و چشماندازهای مفهومی‌اش نیز متنوع است. برای غنای نظری این تضادها و تئوریک‌سازی رویدادها، می‌بایست به کلیدواژه آزادی پرداخت. در این راستا بازدید از مدخل‌های فلسفی و اجتماعی این حوزه الزام دوجندان دارد. نگارنده در این مقاله بر تلخیص و بازخوانی اثر کلاسیک «در آزادی» تمرکز خواهد داشت. «درباره آزادی» عنوان رساله‌ای است از جان استوارت میل فیلسوف انگلیسی که نخستین‌بار در ۱۸۵۹ منتشر شد. میل در این اثر سراغ یکی از بنیادی‌ترین کلیدواژه‌های زیست اجتماعی بشر می‌رود و تلاش می‌کند درباره حدود و ثغور آن در نسبت حکومت سخن بگوید.

آزادی به چه معنا

کشمکش میان آزادی فرد و قدرت دولت نمایان‌ترین صفت تاریخ قدیم است که در قالب منازعه بین رعایا یا طبقه‌ای از رعایا از یک‌طرف و دولت از طرف دیگر رقم می‌خورد. لذا منظور از آزادی در دوره مذکور به حقوق رعایا در مقابل ستمکاری حکمرانان دلالت دارد. به بیان دیگر منافع حاکمان در عمده موارد با منافع افراد کشور تباین داشت. مردم در عین حال که از قدرت حاکمان هراس داشتند، آن را ضروری نیز می‌دانستند خاصه آنجا که به عنوان دفاع در مقابل حمله خارجی معنا می‌یافت. این امر عملاً حربه‌ای بود که حاکمان ضمن استعمال علیه نیروی خارجی، علیه مردم خود نیز به کار می‌بردند. با این شرح فیلسوفان دوستدار ملت، آزادی را مراد می‌گرفتند بدین معنا که سلسله مصونیت‌هایی را برای افراد جامعه

خویش رسمی نمایند و حاکمان مقید به حرمت آن حقوق شوند. سابقاً کوشش آزادیخواهان بر محدودسازی قدرت حاکمان متمرکز بود اما در تحول تاریخی به این سمت حرکت نمودند که فرمانروایان انتخابی و موقت را جایگزین فرمانروایان ارثی و دائمی سازند. این سوگیری را می‌توان تلاشی دانست در جهت همسانسازی حاکم و ملت بدین معنا که خواست حاکم جز خواست ملت نباشد. تلاشی در جهت تز «حکومت مردم بر خود». اما نکته‌ای وجود دارد؛ مردمی که قدرت را اعمال می‌کنند همواره همان مردمی نیستند که قدرت بر آنها اعمال می‌شود. چنین حکومتی گاه حکومت هر کس بر خود نیست بلکه حکومت بر یک فرد است توسط همه افراد دیگر. این‌گونه اراده مردم به معنای اراده آن بخشی از مردم است که تعداد بیشتری دارند، بنابراین خطر وجود ستمکاری اکثریت بر اقلیت ایجاد می‌گردد. حتی وقتی قدرت در دست ملت است و حکمرانان در مقابل اکثریت مسوولند، باز بایستی بر لزوم محدودسازی حکومت تاکید نمود. این الزامی متفاوت خواهد بود نسبت به الزام محدودسازی حکومت غیرپاسخگو.

آزادی بیان و عقیده

وقتی یک طبقه اجتماعی بر طبقات دیگر تفوق و تسلط می‌یابد اصول اخلاقی آن کشور از منافع و هوسهای این طبقه ناشی می‌شود. حال می‌توان حالتی را تصور کرد که خود جامعه مستقلاً به خود اجازه دهد در اموری که نباید، دخالت کند. نتیجه چنین فرآیندی یک ستمگری اجتماعی است که گاه مهیبت‌تر از ستمگری‌های سیاسی می‌شود. در واقع میلها و نفرت‌های یک طبقه اجتماعی یا اکثریت منشا اخلاقیات اجتماعی خواهد بود. باید دقت نمود که این اخلاقیات الزاماً به حقیقت یا سود جامعه منتهی نمی‌شوند. توازن در این امور ناشی از توازن نیروهای اجتماعی است. به عنوان مثال تعصب و نابردباری چنان برای مردمان طبیعی و درونی شده است که بی‌آنکه متوجه شوند به سختی به آزادی عقیده دینی تن می‌دهند. این تساهل ایمانی رخ نمی‌دهد مگر آنکه بی‌اعتقادی به آن مکتب نیز کفه ترازو را متعادل سازد. رساله در آزادی با این مباحث قلمرویی را می‌گشاید که می‌توان از حدود آزادی سخن گفت. میل پاسخ می‌دهد که تنها منظوری که آدمیان حق دارند به صورت فردی یا اجتماعی در آزادی عمل فرد یا افراد دیگر مداخله کنند، حفاظت و دفاع از نفس است. یعنی نمی‌توان به کسی اعمال زور نمود حتی اگر در جهت صلاح و خیر او باشد. البته این نکته در باب افراد بالغ است و نه کودکان یا اشخاص صغیر. بر همین منوال می‌توان درباره جوامعی سخن گفت که بلوغ تمدنی را طی نکرده‌اند و در دوره صغر ذهنی به سر می‌برند. فی‌المثل سلطنت مطلق در

اداره وحشیان نوع مشروع حکومت بود مشروط بر اینکه غایت حکومت، بهبود وضع آنان باشد نه منافع حاکم!

در فردیت

با این توضیحات می‌توان نتیجه گرفت تنها قسمتی از اعمال که فرد برای آنها در مقابل جامعه مسوول است آن قسمت است که اثرش به دیگران می‌رسد. فرد درخصوص آن بخش از اعمالش که تنها به خود او مربوط است آزادی مطلق دارد و نمی‌توان حدی بر آن نهاد. به تعبیر میل فرد بر خویشتن، تن و جان خویشتن سلطان مطلق است. اما اینجا نقدي وجود خواهد داشت. چالش اصلی در کلام میل عبارت خواهد بود از اینکه کدام اعمال آدمیان در زمره رفتارهای موثر بر جامعه قرار نمی‌گیرند؟ آیا نمی‌توان برای طیف کثیری از اعمال شخصی نیز اثرگذاری اجتماعی و نتیجه بخشی عمومی قائل شد؟ ابهام این خطوط در مباحث میل نقدي مهم ایجاد می‌کند اگرچه از اهمیت اصل سخن نمی‌کاهد. او کوشیده این نقیصه را تا حدی برطرف کند. او از میدان آزادی بشر سخن می‌گوید که اولاً شامل «عرصه هوشیاری» است و عرصه وجدان را به طور وسیع شامل می‌شود. آزادی فکر و احساس نسبت به هر چیز امری مطلق است. آزادی بیان و نشر عقاید در همین ساحت قرار می‌گیرد. هیچ اجتماعی آزادی کامل ندارد مگر اینکه این آزادی‌ها به طور مطلق و بی‌قید و شرط در آن موجود باشد.

در آدمیان -خواه از زمره حکمرانان باشند یا نه- این تمایل وجود دارد که اعتقادات و تمایلات خود را قانون کلی محسوب کنند و از دیگران اطاعت آن را انتظار داشته باشند. این میل، سلطه مطلق خواهد یافت اگر شرایطش فراهم شود، بنابراین لازم است سد اخلاقی استواری در مقابل این زیاده‌خواهی تعریف شود. میدان آزادی که در بالا تشریح شد همین سد اخلاقی را ایجاد می‌نماید. سود نهایی جامعه نیز در این امر قرار دارد. این استدلالی متفاوت است از استدلال حقوق فطری. یعنی در تبیین ضرورت آزادی فردی، ضمن استناد به «حق بشری» بایستی به «سود جامعه و فرد» نیز اشاره داشت. چنان‌که میل، سودمندی را آخرین مرجع استناد می‌خواند. سودمندی به عنوان يك عیار و فارغ از عمومیت کارایی، در بحث حاضر کارآمد است.

در حدود قدرت و تسلط دولت بر آزادی فرد

آزادی عقیده و بیان در مرکز بحث آزادی فرد قرار دارد، اما حکومت در چه حدودی مجاز است بر فرد اعمال قدرت نماید و او را مجازات کند؟ هیچ طبقه یا جامعه‌ای حق ندارد این حق مبنایی را از فرد سلب کند. بهترین حکومت‌ها نیز مجاز نیستند مانع حق اندیشه یا نشر

عقاید افراد شوند. زور و فشار بر آزادی عقیده افراد وقتی بنا بر عقیده عموم باشد به مراتب زیانبارتر است که برخلاف عقیده عموم باشد. اگر همه افراد جهان يك عقیده داشته باشند و فقط يك نفر عقیده مخالف داشته باشد، همه مردم حق ندارند آن يك نفر را خاموش کنند چنانکه اگر آن يك نفر قدرت را در دست می‌داشت حق نداشت مردم را خاموش نماید. خاموش ساختن افکار و بیان غیر نمی‌تواند توجیه عقلانی مناسبی داشته باشد حتی اگر بدترین آثار را برای آن عقیده متصور شویم. خاموش کردن عقیده کسی، محروم نمودن همه آدمیان از فواید احتمالی آن ایده است. آنچنان که محروم ساختن آیندگان نیز هست. خواه آن عقیده را بپذیرند خواه نپذیرند، زیرا اگر آن عقیده درست باشد آیندگان از اینکه باطل را به حق تبدیل کنند محروم خواهند ماند. اگر آن عقیده درست نباشد از نفعی که به همان اندازه مهم است محروم خواهند شد. آن نفع عبارت است از تصریح و روشن‌تر و زنده‌تر شدن حقیقت در برخورد با باطل!

اگر این سخن مخالفانی داشته باشد که لاجرم خواهد داشت، می‌توان استدلال نمود:

الف. عقیده‌ای که حکمران می‌خواهد آن را خاموش کند ممکن است عقیده درستی باشد. خاموش‌کنندگان به حکم بشر بودن عاری از خطا نیستند لذا صلاحیت ندارند همه افراد بشر را از این فرصت محروم کنند که در درستی و نادرستی آن عقیده قضاوت کنند. البته حاکمان بر این «یقین» هستند که عقیده آنها درست است فلذا بر خاموشی معارضان عمل می‌کنند. این یقین خود مبتنی بر فرض خطاناپذیری است لذا مردود است.

ب. در نتیجه خاموشی عقیده، فرصت عادلانه فراهم نمی‌شود تا حقانیت خود را اثبات کند، ضمن اینکه بخشی از این عقاید که با آزادی بحث ممکن بود بطلانش نشان داده شود در نتیجه سکوت منتشر نخواهد شد و از میان هم نمی‌رود و عملاً به‌جا می‌ماند. در واقع يك عقیده حتی اگر باطل هم باشد ممکن است قسمتی از حقیقت را شامل شود. تنها با طرح و برخورد عقاید است که همه حقیقت، فرصت تجلی خواهد داشت.

پ. زیان بزرگ خاموشی يك عقیده، متوجه مردمان است، زیرا پیشرفت و رشد ذهنی آنها متوقف می‌شود و عقلانیت‌شان به خاطر ترس طغیان، راه و رسم بردگی در پیش می‌گیرد. ترس از طغیان همواره به رکود و میرایی يك فکر میانجامد حتی اگر آن فکر و ایمان از حقیقت و زندگی بهره‌مند باشد. عالی‌ترین ایمان‌ها در معرض مرگ قرار دارند مادامی که از چالش اندیشه و تحرکات آزادی بیان بهره‌مند نباشند. آزادی تفکر سبب می‌شود متفکران خلق شوند و نیز توده‌ها به حدی از بلوغ فکری که استعدادش را دارند برسند. در غیر این صورت ایمان مومنان

تا آن حد است که با منافع آنها تضاد نداشته باشد.

آزادی اعمال

نکته‌ای که در ادامه بحث آزادی مطرح خواهد شد آزادی اعمال است. نمی‌توان ادعا نمود که اعمال بایستی به همان اندازه عقاید آزاد باشند. هر عملی که بدون علت مشروع موجب آسیب دیگران شود، رواست توسط عقاید عمومی و در موارد شدیدتر با دخالت قانون ممنوع شود. آزادی فرد باید محدود بدین عیار باشد که به دیگران لطمه نزند.

این‌گونه بحث فردیت پیش می‌آید و پرسش از عواملی که در رشد فردیت اشخاص موثر است. میل به دو عامل آزادی و تنوع اوضاع به عنوان شروط رشد فرد اشاره می‌کند. برعهده خود فرد است که با تفسیر تجربه گذشتگان دست به انتخاب بزند و تشخیص دهد کدام قسمت با وضعیت او سازگارتر است. این بحث میل در نقد متفکرانی قرار دارد که می‌کوشند نسخه فراگیر رستگاری برای عموم در نظر بگیرند. این پارادایم در مقابل کلان روایت‌ها قرار دارد. چند نقد بر الگوهای کلان روایتی و الگوبرداری پیشینیان وجود دارد:

الف. ممکن است تجربه پیشینیان محدود بوده باشد یا نتوانسته باشند تجربیات خود را درست تفسیر کنند.

ب. ممکن است تفسیر آنها از تجربه‌هایشان درست باشد ولی برای شخص خاص مناسب نباشد. عادات و رسوم برای فضاهای عادی هستند و فرد ممکن است مشمول آن عادی بودن نباشد.

پ. ممکن است آن عادات و رسوم خوب باشند و برای فرد هم مناسب باشد اما باید دانست تابع رسم و مناسک شدن الزاما به نمو و باروری سرمایه درونی هر فرد منجر نمی‌شود. کسی که اجازه می‌دهد جهان یا قسمتی از جهان نقشه زندگی او را طرح کند نیازی به استعدادهاي شکوفاساز بشري ندارد. او در حد تقلید، کوچک شده است.

میل ذیل مالکیت آدمی بر خویشتن تاکید دارد که ادراک ما از آن خودمان است ولی در اینکه امیال و انگیزه‌های ما نیز باید استقلال داشته باشند برخی تردید می‌کنند و آن را موجب تباهی می‌خوانند. در رد این تردیدها می‌توان گفت اگر مردمان کارهای نادرست انجام می‌دهند بدان علت نیست که تمایلاتشان قوی است بلکه به خاطر ضعف وجدان است. امیال و انگیزه‌های فرد تجلی منش اوست و عدم استقلال آنها، منش او را نیز سلب می‌کند. این نقدهای رساله بر برخی آموزه‌های کالوین قرار دارد که بنا بر آنها اراده مستقل آدمی، گناه کبیره است. میل تذکر می‌دهد که خشنودی خداوند در کمال استعدادهاي آدمي است و نه تعطیلی آنها. چه کمال ادراک و چه کمال عمل. زیبا و ارزنده شدن آدمی در پرورش فردیت و تجلی استعدادهاي

درون اوست مادامي که به حقوق ديگران لطمه نزنند. با قوي شدن فرديت انسان، ارزش او براي خويشتن بالا ميرود و نزد جامعه نيز ارج مي يابد. براي تجلي يافتن طبيعت هر فرد لازم است او مجاز باشد تا زندگي خاص خود را بزويد.

آزادي شرط تنفس نبوغ

ميل علاوه بر اينها به نبوغ بشري نيز اشاراتي دارد. به اعتقاد او نبوغ تنها مي تواند در فضاي آزاد تنفس کند. نوابغ به نسبت سايرين، فرديت قوي تري دارند در نتيجه کمتر مي توانند خود را در قالبهاي کوچک اجتماع جاي دهند. مي توان گفت اين قالبها سبب ميشود افراد از داشتن منش مستقل معاف شوند. اگر اين نوابغ در قالبهاي از پيش تعريف شده باقي بمانند و از گسترش شخصيت خود در گذرند ديگر نبوغي بروز نمي کند و سودهائي بعدي آن نيز به جامعه نخواهد رسيد. البته اگر آنها قالبها را بشکنند و از قيود پيشيني رها شوند جامعه آنها را به عنوان طاغي و سرکش انگشت نما خواهد کرد. عموماً توقع اجتماعات اين است که افراد در قالبهاي از پيش مشخص و پذيرفته شده حرکت کنند. اين بدان مي ماند که متوقع باشيم رودي پهناور در جويباري کوچک، بگنجد. حقيقت آن است که هر چند مردم براي توفيق عقلي احترام قائلند اما تمايل کلي بر آن است که شعورهاي متوسط بر بشر حکومت کنند.

آزادي و پيشرفت

محور ديگر سخن بر مقايسه «پيشرفت» با «آزادي» قرار دارد. بنا بر تاريخ بشر مي توان نشان داد که روح پيشرفت همواره با روح آزادي يکي نيست زيرا ممکن است نهادهائي قدرت يا گفتمانهاي بالادستي بخواهند با وجود ميل مردم، تحولاتي در ساختار زندگي آنها انجام داد. ميل تاکيد دارد که آزادي تنها سرچشمه پيشرفت اساسي و واقعي است، زيرا اگر آزادي دقيق برقرار باشد به اندازه افراد، کانونهاي پيشرفت وجود خواهد داشت. ضمن اينکه اصل «پيشرفت» خواه به «بهبود» توجه داشته باشد خواه به «آزادي»، با رسم و عادت پيشينيان متمايز است و مي خواهد يوغ اسارات آن را بشکند. علي ايحال اين تضاد يکي از مهم ترين موضوعات تاريخي بشر است و پاسخ نهايي نمي توان براي اين در نظر گرفت. علي الخصوص در بحث نظريات دولت و آمريت متجددانه اين چالش پررنگ است. با اين حال به نظر ميرسد کفه سخن به سمت آزادي سنگين تر باشد.

همچنين لازم است هر کسي سهم خود را از کار و فداکاري که براي دفاع آن اجتماع از تعديات برعهده گيرد. اگر کساني به اين شروط عمل

نکنند اجتماع حق دارد آنها را الزام کند. از طرفي اعمال شخص ممکن است به ديگران آسیب بزند يا مخل خوشي آنها شود بدون آنکه چنان شديد باشد که به حقوق اساسي آنها لطمه وارد کند. در اين موارد قانون دخالت نمی‌کند اما عقیده عمومي می‌تواند فرد را کیفر دهد. بنابراین اگر عمل فرد به منابع ديگري لطمه بزند آن عمل در قلمرو حکومت قرار خواهد گرفت اما درباره قلمرو مجاز اجتماع براي کیفر دادن، بحث و شروط پابرجاست. اگر آثار عمل فرد فقط به خود او برسد يا به ديگران نیز برسد اما مشروط به ميل آنها، در اين صورت حتي دخالت جامعه نیز در امور فرد مجاز نیست و بايد آزادي او کامل باشد اعم از آزادي قانوني يا اجتماعي. جامعه‌شناس

ميل علاوه بر اينها به نبوغ بشري نیز اشاراتي دارد. به اعتقاد او نبوغ تنها می‌تواند در فضاي آزاد تنفس کند. نوابغ به نسبت سايرين، فرديت قوي‌تري دارند درنتيجه کمتر می‌توانند خود را در قالبهاي کوچک اجتماع جاي دهند.

«درباره آزادي» عنوان رساله‌اي است از جان استوارت ميل فيلسوف انگليسي که نخستين بار در ۱۸۵۹ منتشر شد. ميل در اين اثر سراغ يکي از بنيادي‌ترين کلیدواژه‌هاي زیست اجتماعي بشر می‌رود و تلاش می‌کند درباره حدود و ثغور آن در نسبت حکومت سخن بگوید.

م:؛ ۱۴۰۲ ۲۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۲